

❖ نظام کلامی در کلام نظامی ❖

□ دکتر احمد خاتمی □

گروه زبان و ادبیات فارسی

هدف اصلی این مقاله مروری اجمالی بر دیدگاه‌های کلامی نظامی است. مسلم است که آثار استادی چون او که نه تنها شاعری تواناست بلکه فیلسوفی آگاه، و شخصیتی اخلاقی و اجتماعی و عالمی مسلط به امور و علوم دینی و به قول رپیکا^۱ یک روانکاو نیز هست؛ می‌تواند از ابعاد مختلف و دیدگاه‌های متفاوتی بررسی شود؛ که از جمله آن ابعاد، بُعد کلامی شعر نظامی و اعتقادات دینی اوست. البته تشخیص قطعی مکتب کلامی نظامی به آسانی ممکن نیست زیرا این نکته نیز مانند سایر نکات مربوط به زندگانی شخصی او در پرده‌ای از ابهام فرو رفته است. بعضی کوشیده‌اند تا او را شیعه معرفی کنند اما نظریه‌های کلامی او که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم این مطلب را تأیید نمی‌کند. قرائن به دست آمده و نظریه‌های ارایه شده در آثار نظامی او را بیشتر متمایل به اشعری می‌نمایاند. اگر چه خردگرایی آشکار نظامی و توجهات خاص او به مسائل عقلی به ویژه در مخزن الاسرار و اسکندرنامه او را به معتزله یا شیعه نزدیک می‌کند، اما اوضاع و احوال حاکم بر عصر نظامی که عصر تعصب و غلبه متعصبان و شدت اختلافات دینی است، حدس اشعری بودن نظامی را قوت می‌بخشد؛ زیرا مهم‌ترین مکتب کلامی این عصر، اشعری و مهم‌ترین مذهب فقهی این دوره، نخست حنبلی و دیگر شافعی بوده است و بنا به شواهد تاریخی مکتب اعتزال و شیعه در نواحی آذربایجان رونقی نداشته است و

معتزله در عهد نظامی جز در عراق و خوارزم و ماوراءالنهر که مختصر نیرویی داشته، در نواحی دیگر رو به ضعف بوده و آنچنان که در کتاب النقض آمده است: «بلاد آذربایجان و همدان و اصفهان و ساوه و قزوین و مانند آن همه شافعی مذهب باشند [در فروع] و بهری مشبیهی و بهری اشعری و بهری کلابی [باشند در اصول]» و باز می نویسد: «اگر به آذربایجان شیعه زیون باشد و تیغ و قلم به دست شافعی مذهبان باشد به مازندران شافعیان زیون باشند و تیغ و قلم به دست شیعیان»^۲

با این وصف و با توجه به این که حکیم نظامی تمامی عمر خود را در گنجینه آذربایجان گذراند و کمتر اتفاق سفر برای او پیش آمد احتمال این که او گرایشی جز اشعری داشته باشد، ضعیف است. اگرچه در آثار او - به لحاظ داشتن قدرت اندیشه قوی - می توان نظراتی برخلاف نظر اشعری یافت و این همان مطلبی است که کار را برای تشخیص قطعی مکتب کلامی وی دشوار می سازد.

آنچه در این مقاله مد نظر است یافتن دیدگاه ها و آشنایی با نظام ذهنی نظامی در مسائلی کلامی است که قطعاً در تشخیص مکتب او هم مؤثر خواهد بود.

مقصود از کلام هم در این مقاله همان اصطلاح علم کلام است که متکلمان تعاریفی از آن ارایه کرده اند: بعضی آن را «علم اصول دین» خوانده اند و بعضی دیگر از آن به «علم النظر و الاستدلال» و «علم التوحید و الصفات» یاد کرده اند.^۳ ایچی در المواقف گوید: «علمی است که به وسیله آن می توان با ایراد دلایل و دفع شبهات، عقاید دینی را اثبات نمود و با اقامه براهین قاطع و روشن به خصم الزام داد»^۴ غزالی نیز در کتاب الاقتصاد فی الاعتقاد تعریفی جامع از علم کلام دارد. او می گوید: «کلام علمی است که در صفات و ذات قدیم و صفات ثبوتی و سلبی باری تعالی و در بعثت انبیاء و در موت و در حیات و قیامت و رستاخیز و رؤیت خداوند بحث می کند»^۵ از مجموع تعاریفی که درباره علم کلام بیان شد می توان این نتیجه را به دست آورد که کلام، علم به قواعد و مسائلی است که نتیجه اش تسلط انسان بر اثبات و دفاع از اصول دین و ردّ و دفع شبهات به اقامه دلیل و برهان است. و این همان مطلبی است که حکیم نظامی، شاعر داستان پرداز و حماسه سرای ایرانی در آثار خویش بدان نظر داشته و به عنوان یک شاعر مسلمان در جای جای آثار پرشور و شوق خود از بیان آنها غفلت نورزیده است و همراه و همگام با طرح مسائلی ادبی

و اخلاقی و حماسی، ظرایف عرفانی و دقایق کلامی را به خواننده خود القا کرده و رسالت شاعری خود را به انجام رسانده است.

الف - توحید

یکی از اصول اعتقادی تمامی فرقه‌های اسلامی، اصل توحید است. توحید از نظر متکلمان عبارت از علم به یکتایی خداوند متعال است و این که او را شریک و انبازی که سزاوار صفات او باشد، نیست. معتزله، اشاعره و ماتریدیّه در وحدت ذات خدای تعالی اتفاق ولی در صفات با یک دیگر اختلاف دارند. معتزله صفات ازلیّه قدیم را که دیگران اثبات می‌کنند، منکرند و از مراتب چهارگانه توحید، اشاعره توحید صفاتی و معتزله توحید افعالی را نپذیرفته‌اند. اما شیعه مراتب چهارگانه توحید را در اعتقادات خود گنجانده و تعارض و تناقضی را در مراتب توحید نپذیرفته است. نظامی، به عنوان شاعری مسلمان نیز درباره توحید نظراتی دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

- عقل و اندیشه از فهم و درک خدا عاجزند:

بی خود است از تو و به جای خود است	با همه زیرگی که در خرد است
گرد این کار و هم کی گردد	چون خرد در ره تو پی گردد
کس نداند که جای او به کجاست	جان که او جوهر است و در تن ماست
چون رسد در تو وهم شیفته رای	تو که جوهر نئی نداری جای

(ص ۶۰۱)

و یا:

بردرت نانشسته گرد زوال	بسته بر حضرت تو راه خیال
------------------------	--------------------------

(ص ۶۰۵)

و یا:

خردمند از این حکمت آگاه نیست	بدو هیچ پوینده را راه نیست
که تا پ خرد برنتابد ترا	خرد تا ابد در نیابد ترا
کند پیک ادراک را سنگسار	وجود تو از حضرت تنگبار

و با امکانات موجود از ادراک خدای تعالی عاجز است راهی جز اقرار
بناقص و ناتوانی خویش ندارد.

نیاید ز ما جز نظر کردنی
زبان برگشودن به اقرار تو
حسابی کزین بگذرد، گمراهی است
دگر خفتنی باز یا خوردنی
نبینگیختن علت کار تو
ز راز تو اندیشه بی آگهی است

و یا:

چاره ما ساز که بی یاوریم
این چه سخن وین چه سخندانی است
دل ز کجا وین پر و بال از کجا
گر تو برانی به که روی آوریم
گفته و ناگفته پشیمانی است
من که و تعظیم جلال از کجا؟

و سپس به کاربرد عقل در خداشناسی اشاره می کند که:

ترازوی همه ایزدشناسی
قیاس عقل تا آنجاست برکار
مده اندیشه را زین بیشتر راه
جو دانستی که معبودی ترا هست
چه باشد جز دلیلی یا قیاسی
که صانع را دلیل آمد پدیدار
که یا کوه آیدت در پیش یا چاه
بدار از جستجوی چون و چه، دست

و پس از آن که درک ذات الهی را به وسیله عقل نفی و کاربرد عقل را در راه
خداشناسی معین می نماید، به فطری بودن خداگرایی و برهین ساده خداشناسی
اشاره می کند:

بلی در طبع هرداننده ای هست
اگر چه از خلل یابی درستش
از آن چرخه که گرداند زنی پیر
چو گرداند ورا دست خردمند
که با گردنده گرداننده ای هست
نگردد تا نگردانی نخستش
قیاس چرخ گردنده از آن گیر
بدان گردش بماند ساعتی چند
شناسد هرکه او گردون شناس است
همیدون دور گردون زین قیاس است

- توحید ذاتی

نظامی در ابیات بسیاری بر یکتا بودن خداوند تکیه می کند و ذات اقدس الهی را از
هرگونه شرک منزّه می داند.

یکی، کز دویی حضرتش هست پاک
نه از آب و آتش نه از باد و خاک

خدائیش با کس مشترک نیست همه جمال فرمانیم و شک نیست

- توحید افعالی

در آثار نظامی برای نظرات حکیم درباره توحید ذاتی و عبادی و افعالی شواهد فراوانی وجود دارد که برای جلوگیری از اطالۀ کلام به نمونه‌ای برای توحید افعالی بسنده می‌شود:

بهرمایه نشانی داد از اخلاص	که او را در عمل کاری بود خاص
یکی را داد بخشش تا رساند	یکی را کرد ممسک تا ستاند
نه بخشنده خبر دارد ز دادن	نه آنکس کو پذیرفت از نهادن

ب - صفات

صفات باری تعالی نیز در بین متکلمین محلّ اختلاف است. از آن جهت که برخی از فرقه‌های کلامی، صفات قدیم را به گمان این که تعدد قدما پیش می‌آید برای خداوند قائل نشده‌اند این عقیده را واصل بن عطا پیشوای معتزله داشت و بر همین اساس صفات باری تعالی را نفی کرد و گروهی دیگر از ایشان مانند جبائیه صفاتی مانند عالم و قادر بودن را اعتباری دانستند. اشاعره برخلاف معتزله معتقد شدند که صفات خداوند قائم به ذات اوست؛ به این معنی که صفات نه ذات اوست نه غیر ذات او. از این روست که آراء فرقه‌های کلامی درباره صفات خداوند متفاوت است. شیعه در خصوص صفات الهی معتقد به صفات ذات و صفات فعل شده و در تفاوت آنها گفته است صفت ذات آن صفت است که عین ذات و همیشه برای ذات ثابت و اتصاف خدا به ضدّ آن محال است؛ مثل دانایی و توانایی. و صفت فعل آن صفت است که عین ذات نیست و همیشه برای خدا ثابت نمی‌باشد و اتصاف خدا به ضدّ آن ممکن است مثل خشم و خشنودی، عفو و انتقام، قهر و لطف.

نظامی صفات الهی را مانند ذات الهی قدیم می‌داند:

اول و آخر به وجود و صفات هست کن و نیست کن کاینات

و اضافه می‌نماید که:

اول او اول بی‌ابتداست آخر او آخر بی‌انتهاست

و سعی می‌کند تا صفاتی را برای خدا اثبات نماید:

- واجب الوجود و قائم بالذات بودن:

ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

زیر نشین عَلمت کاینات

و یا:

همه نیستند آنچه هستی تویی

پناه بلندی و پستی تویی

- قدیم بودن:

نباشد همی، هم تو باشی به جای

نبود آفرینش، تو بودی خدای

و یا:

هیچ بودی نبوده پیش از تو

ای جهان‌دیده بود خویش از تو

در نهایت، نهایت همه چیز

در بدایت، بدایت همه چیز

و یا:

و آخر الاخرین بآخر کار

اول الاوّلین به پیش شمار

و یا:

مرسله پیوند گلوی قلم

سابقه سالار جهان قدم

- باقی و ابدی بودن:

اوست مقدّس که فنایش نیست

هرچه جز او هست، بقاییش نیست

پایه تخت ملکوتش ابد

زنده نام جبروتش احد

و یا:

تویی آن که بریک قرار ایستی

قرار همه هست بر نیستی

- خالق همه چیز بودن:

مخترع هرچه وجودیش هست

مبدع هرچشمه که جودیش هست

و یا:

ببخشای برخاک بخشودنی

تویی خالق بوده و بودنی

تویی کاسمان را برافراختی
 تویی کافریدی ز یک قطره آب
 تو آوردی از لطف جوهر پدید
 جواهر تو بخشی دل سنگ را
 و تصریح می کند که آفریدن خدا از روی نیاز نیست:
 نیازت نه ای از همه بی نیاز
 بهر چه آفریدی و بستنی طراز

- قادر بودن:

تواناست برهرچه او ممکن است
 و همه موجودات به فرمان اویند:
 دور جنیت کش فرمان توست
 سفت فلک غاشیه گردان توست

- عالم بودن:

تویی برترین دانش آموز پاک
 ز دانش قلم رانده بر لوح خاک

- بی نیاز بودن:

تو مستغنی از هرچه در راه توست
 نیاز همه سوی درگاه توست
 و یا:

به هرچ آفریدی و بستنی طراز
 نیازت نه ای از همه بی نیاز

- مثل و مانند نداشتن:

هستی و نیست مثل و مانندت
 عاقلان جز چنین ندانندت
 و یا:

برکه پناهیم؟ تویی بی نظیر
 در که گریزیم؟ تویی دستگیر

- جا و مکان نداشتن:

هست ولیکن نه مقرر به جای
 هرکه چنین نیست باشد خدای

و یا:

گرت مذهب این شد که بالا بود
و گر ذات او زیر گویی که هست
چو از ذات معبود رانی سخن

ز تعظیم او نیز تنها بود
خدا را نخواند کسی زیر دست
به زیر و به بالا دلیری مکن

- عادل بودن:

از میان صفات الهی، صفت عدل ویژگی خاصی یافته است و متکلمان از دیدگاههای خاص آن را بررسی کرده‌اند. البته هیچ یک از فرقه‌های اسلامی منکر صفت «عدل» برای خدا نشده و اختلافات آنها ناشی از برداشت‌ها و تفاسیری است که از صفت عدل داشته‌اند. معتزله در خصوص عدل اعتقاد دارند که بعضی از کارها، فی حدّ ذاته عدل و بعضی کازها، فی حدّ ذاته ظلم است. مثلاً پاداش دادن به مطیع و کیفر دادن به عاصی ذاتاً عدل است و خلاف آن ظلم است و نتیجه می‌گیرند که خدا عادل است یعنی مطیع را پاداش می‌دهد و عاصی را کیفر؛ و خلاف آن را که ظلم است خدا انجام نمی‌دهد؛ ولی اشاعره معتقد به عدل و ظلم ذاتی نیستند و می‌گویند آنچه خدا انجام دهد عدل است اگرچه پاداش دادن به عاصی و کیفر مطیع باشد. شیعه در خصوص عدل به معتزله نزدیک است و اعتقاد دارد که خداوند فیض و رحمت و همچنین بلا و عذاب خود را بر اساس استحقاق‌های ذاتی می‌دهد.

نظامی درباره عدل الهی نیز اظهار نظر کرده است و اعتقاد خود را درباره حسن و قبح، ذاتی اعلام داشته است و به دنبال آن به مسأله «خیر و شر» و «جبر و اختیار» که از مهم‌ترین مسائل اختلافی متکلمین است پرداخته و چنان که از ابیات ذیل برمی‌آید به مطابقت عدل با فعل بنده اعتقاد دارد. لذا از خداوند می‌خواهد که فعل او را با عدل خویش نسنجد:

به فضل خویش کن فضلی مرا یار
به عدل خود مکن با فعل من کار
ندارد فعل من آن زور بازو
که با عدل تو باشد هم‌ترازو

و درباره «حسن و قبح» معتقد است که حسن و قبح نسبی است:

مه که چراغ فلکی شد تنش
ابر که جان طروری پژمردگی است
هست ز دریوزه خود روغنش
هم قدری بلغم افسردگی است

آب که آسایش جان‌ها دروست
خانهٔ پرعیب شد این کارگاه
و سپس نتیجه می‌گیرد که:

در همه چیزی هنر و عیب هست
می‌توان یافت به‌شب در چراغ
در پر طاووس که زر پیکر است
زاغ که او را همه تن شد سیاه
عیب مبین تا هنر آری به‌دست
در قفس روز تسوان دید زاغ
سرزنش پای کجا در خور است؟
دیده سپید است در او کن نگاه

او معتقد است که حسن و قبح و زشتی و زیبایی یا به تعبیر متکلمان خیر و شر از یک حکمت سرچشمه می‌گیرد:

خیز و غمی می‌خور و خوش می‌نشین
در دل خود نالهٔ دلسوز هست
گر دهدت سرکه چو شیره مجوش
گناه چنان باید و گاهی چنین
با شبه شب، گهر روز هست
خیر تو خواهد تو چه دانی خموش

ج - رؤیت:

مسألهٔ رؤیت باری تعالی نیز از مسائل مهم کلامی و محلّ اختلاف شدید فرق اسلامی از جمله اشاعره با معتزله و شیعه است. توضیح این که عالمان اشعری رؤیت خداوند را براساس آیهٔ شریفهٔ «وَجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ أَلِی رِبِّهَا نَظِرَةٌ»^۶ در روز قیامت ممکن و مقدور می‌دانند در حالی که معتزله براساس آیهٔ شریفهٔ «لَا تَدْرِكُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ یَدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَ هُوَ الْاَلِیْفُ الْخَبِیْرُ»^۷ رؤیت خداوند را در دنیا و آخرت غیرممکن دانسته‌اند. در این باره شیعه نیز به‌عدم رؤیت حق معتقد است.

نظامی در خصوص رؤیت، نظرهای متفاوتی ارائه کرده است. مثلاً در جایی رؤیت خداوند را به‌صورت نمی‌پذیرد:

روشنی پیش اهل بینایی
نه به‌صورت، به‌صورت‌آرایی
و در جای دیگر می‌گوید:

خداوندی که چون نامش بخوانی
اما در جای دیگر در خصوص معراج پیامبر دربارهٔ رؤیت خدا اینگونه نظر می‌دهد:
آیت نوری که ز دانش نبود
دید به‌چشمی که خیالش نبود

دیدن او بی‌عرض و جوهر است	مطلق از آنجا که پسندید نیست
دیدنش از دید نباید نهفت	دیدد پیمبر نه به‌چشمی دگر
مطلق از آنجا که پسندید نیست	دیدد پیمبر نه به‌چشمی دگر
مطلق از آنجا که پسندید نیست	دیدد پیمبر نه به‌چشمی دگر

د - فعل انسان / جبر و اختیار:

در آثار نظامی ابیاتی دربارهٔ فعل بندگان به چشم می‌خورد که دلالت بر اعتقاد نظامی به «جبر انسان» دارد و فعل انسان را از جانب خدا می‌داند:

مرا نیست از خود حسابی به‌دست	حساب من از توست چندان که هست
بد و نیک را از تو آید کلید	ز تو نیک و ز من بد آید پدید
تو نیکی کنی، من نه بد کرده‌ام	که بد را حوالت به‌خود کرده‌ام
ز توست اولین نقش را سرگذشت	به‌توست آخرین حرف را بازگشت

و یا:

گر آسوده‌گر ناتوان می‌زیم	چنان کافریدی چنان می‌زیم
و با صراحت می‌گوید:	

سرشت مرا کافریدی ز خاک	سرشته تو کردی به‌ناپاک و پاک
------------------------	------------------------------

و یا:

جز به حکم تو نیک و بد نکنند	هیچ کاری به حکم خود نکنند
-----------------------------	---------------------------

و یا:

حال گردان تویی به‌هرسانی	نیست کس جز تو حال گردانی
تا نخواهی تو نیک و بد نبود	هستی کس به ذات خود نبود
هرکسی نقش‌بند پردهٔ توست	همه هیچند، کرده، کردهٔ توست
بد و نیک از ستاره چون آید؟	که خود از نیک و بد زیون آید

نظامی چنان که از آثارش برمی‌آید اعتقاد به قضا و سرنوشت محتوم انسان‌ها دارد و مجموعهٔ افعال و حوادث را به قضا و سرنوشت حوالت می‌دهد:

اگر نیکم و گر بدم در سرشت	قضای تو این نقص در من نبشت
---------------------------	----------------------------

و یا:

به حکمی که آن در ازل رانده‌ای
 اما در داستان زاهد توبه‌شکن برداشتی
 نگر در قلم ز آنچه گرداننده‌ای
 صحیح از قضای الهی دارد:

طالب بد بود و بداختر شدم
 چشم ادب زیر نقاب از من است
 نامزد کوی قلندر شدم
 تنگ جهان بر من مهجور باد
 کوی خرابات خراب از من است
 گرنه قضا بود و من ولات کی
 گرد من از دامن من دور باد
 همت از آنجا که نظر کرده بود
 مسجدی و کوی خرابات کی
 گفت جوانی که در آن پرده بود
 چون تو قضا را بجوی صد هزار
 آنکه از این شیوه حدیثی بگوی
 بر در عذر آی و گنه را بشوی

۵ - خلقت عالم:

درباره خلقت عالم نظامی به سه نکته اشاره دارد:

۱- عالم حادث است:

چنان کرد آفرینش را به آغاز
 چنانش در نورد آرد سرانجام
 که پی بردن نداند کس بدان راز
 که نتواند زدن فکرت در آن گام

۲- عالم عبث نیست:

مبین در نقش گردون کان خیال است
 مرا بر سز گردون رهبری نیست
 گشودن بند این مشکل محال است
 جز آن کاین نقش دانم عبث نیست
 و یا:

درست آن است کاین گردون بکاوی
 در این گردندگی هم اختیاری است

۳- نظام عالم نظام احسن است:

جهانی بدین خوبی آراستی
 ز گرمی و سردی و از خشک و تر
 جهان برکشیدی و بستنی نگار
 برون زآنکه یاریگری خواستی
 سرشتی به اندازه یک دگر
 که به زآن نیارد خرد در شمار

و یا:

کواکب تو بربستی افلاک را
 تویی گوهر آمای چار آخشیج
 به مردم تو آراستی خاک را
 مسلسل کن گوهران در مریخ

حصار فلک برکشیدی بلند	در او کردی اندیشه را شهر بند
چنان بستی آن طاق نیلوفری	که اندیشه را نیست زو برتری

و یا:

جهانی چنین خوب و خرم سرشت	حوالت چرا شد بقا بر بهشت؟
از این خوبتر خود نباشد دگر	چو آن خوبتر گفتی آن خوبتر

و یا:

ترتیب جهان چنان که می بایست	کردی به مثابتی که شایست
-----------------------------	-------------------------

ح - دعوت به شریعت:

نظامی در جای جای آثارش رسالت کلامی خود را مد نظر داشته و خوانندگان آثار را به پیروی از شریعت اسلام دعوت نموده است:

شرع تو را خواند سماعش بکن	طبع ترا نیست وداعش بکن
شرع نسیمی است به جانش سپار	طبع غباری به جهانش گذار
شرع ترا ساخته ریحان به دست	طبع پرستی مکن او را پرست

و شریعت اسلام را شریعت خاتم دانسته است:

ز شرع خود نبوت را نوی داد	خرد را در پنااهش پیروی داد
سپاس شرع او ختم جهان است	شریعت ها بدو منسوخ از آن است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ط - نبوت:

درباره نبوت پیامبر اکرم (ص) در آثار نظامی مطالب فراوان و متنوعی به چشم می خورد که از آن جمله است ویژگی هایی که برای نبی مکرم برشمرده است:

- خاتم الانبیاء است:

شمسه نه مسند هفت اختران	ختم رسل خاتم پیغمبران
احمد مرسل که خرد خاک اوست	هر دو جهان بسته فتراک اوست

- معصوم است:

عصمتیان در حرمتی پردگی	عصمت از او یافته پروردگی
------------------------	--------------------------

- افضل انبیاء است:

این مطلب را در نعت چهارم از مثنوی مخزن الاسرار به وضوح می توان یافت:

آدم و نوحی نه، به از هردوی
مرسله یک گره از هردوی

و یا:

خلیل از خیلناتشان سپاهش
کلیم از چاوشان بارگاهش

و یا:

گوش جهان حلقه کش سیم اوست
خود دو جهان حلقه تسلیم اوست

اتمی گویا به زبان فصیح
آنت بشر، اینت مبشر به نام

همچو الف راست به عهد وفا
از الف آدم و میم مسیح

عالم طفیلی وجود پیامبر اکرم (ص) است:

عقل شده شیفته روی تو
اول و آخر شده بر انبیاء

چرخ ز طوق کمرت بنده ای
سلسله شیفتگان موی تو

عالم تر دامن خشک از تو یافت
صبح ز خورشید رخت خنده ای

ناف زمین نافه مشک از تو یافت

ی - خلافت و جانشینی پیامبر اکرم (ص):

از نظرات ارایه شده در آثارش، می توان دریافت که او خلافت خلفاء راشدین را

حق دانسته است:

نویسم خطی زین نیایشگری
مسجل به امضای پیغمبری

گواهی در او از که؟ از چار یار
که صد آفرین باد بر هر چهار

و یا:

به از گوهر جان، نثارش کنم
نناخوانی چار یارش کنم

گهرخر چهارند گوهر چهار
فروشنده را با فضولی چه کار

به مهر علی گرچه محکم پیم
ز عشق عمر نیز خالی نیم

همیدون در این چشم روشن دماغ
ابویکر شمع است و عثمان چراغ

ک - توبه:

نظامی به مسأله توبه نیز که از مسائل اختلافی متکلمان است اشاره ها دارد. وی

دل گناهکاران را به نور توبه امیدوار ساخته و توبه را وسیله کمال انسان و تقرب به خدای متعال دانسته است:

چرک نشاید ز آدیم تو شست
تا نکنی توبه آدم نخست
عذر به آن را که خطایی رسید
کادم از آن عذر به جایی رسید
و در جای دیگر علت خلافت آدم بر روی زمین را توبه وی دانسته است:
چون دلش از توبه لطافت گرفت
ملک زمین را به خلافت گرفت

ل - شفاعت:

نظامی آن گونه که از آثارش به دست می آید به مسأله شفاعت نیز که مقبول گروهی از متکلمان نیست، باور دارد و بارها به شفاعت پیامبر اکرم (ص) اشاره نموده است:

نظامی بدین بارگاه رفیع
نیارد به جز مصطفی را شفیع
و در نعمت خواجه کاینات فرماید:
ضمان دار عالم سیه تا سپید
و در اقبال نامه می گوید:

ز ما رنجه و راحت اندوز ما
چراغ شب و مشعل افروز ما
درستی ده هردلی کو شکست
شفاعت کن هرگناهی که هست

و یا:

موقع برکش نر ماده‌ای چند
شفاعت خواه کار افتاده‌ای چند

و یا:

بصر در خواب و دل در استقامت
زبانش امتی گو تا قیامت

یادداشت‌ها

۱. ادبیات نوین ایران در زمان سلجوقیان، ص ۷۵.
۲. النقص، ص ۴۹۲.
۳. تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون.
۴. ایچی، المواقف، ج ۱، ص ۳۴.
۵. غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۵.
۶. سوره قیامة آیات ۲۲ و ۲۳.
۷. سوره انعام، آیه ۱۰۳.